مشروطیت در خراسان

امین، حسن

کتاب به سال 700 هـ ختم می‏شود.سوال کرد از سال وفات سعدی‏ شیرازی که در سال 694 هـ اتفاق افتاده است.گفتم که در آن‏جا آمده‏ است و سپس توصیف نسخه‏ی خطی الحوادث الجامعه را کردم.

قواعد دوستی بین من و استاد علاّمه محمد قزوینی محکم شد. روزهای فرد او را دیدار می‏کردم.و در آن روزها دانشمندان را نزد او می‏دیدم.در یکی از همین روزها بود که عباس اقبال آشتیانی،استاد محقق و مورخ مدقّق را پیش او دیدم.او زبان عربی را نمی‏دانست،اما کتاب‏های عربی را مطالعه می‏کرد،چیزی می‏فهمید و درک می‏نمود. در او روحیه‏ی قومیت آریایی غلبه داشت.از طرف اوقاف«گیپ» مامور چاپ کتاب طبقات الشّعراء ابن معتزّ شده بود،اگر کمک استاد علاّمه‏ محمد قزوینی نبود،او قادر به انجام این کار نبود.

قزوینی دانشمندترین علمای متأخّر ایران بود به ادب عرب و تاریخ‏ اسلامی و قواعد لغت عرب.به عقیده‏ی من با آثاری که از استاد عالم‏ محقق بدیع الزّمان فروزانفر دیدم،او به حق شایسته‏ی جانشینی قزوینی‏ می‏باشد.از کسانی‏که به مجلس علاّمه قزوینی می‏آمد،استاد مستشرق‏ مشهور پاول کراوس بود که به دختر قزوینی زبان لاتینی را درس می‏داد.

بین قزوینی و من مجادلات و مباحثات و گفت‏وگوهای ادبی و تاریخی جریان داشت.چون وقت پایان ملاقات می‏رسید،او را وداع‏ می‏کردم.نظرات خود را با نامه‏ی شهری برای او می‏نوشتم،و او احیانا جواب می‏داد.از او نامه‏هایی نزد من هست و هم‏چنین نامه‏هایی از من‏ پیش او.اگر عمری بود و از این ناراحتی قلبی خلاص شدم،تصمیم به‏ نشر آن‏ها در همین مجله دارم.

الحق آشنایی من با علاّمه قزوینی از بهترین ایام عمر من است.از اخلاق او این‏که:کبر نمی‏ورزید،فریب نمی‏داد،تفاخر نمی‏کرد.شبی که‏ پیش او بودم به من گفت:«دستت را به من بده:اگر توانستی سطری‏ ناپسند در سیرت سعدی شیرازی پیدا کنی».در گفتار این مرد تأمل کنید، مرد عالم فاضل که غرق در جست‏وجو و تحقیق بود و حریص بر تاریخ‏ ادبیات ملّتش با استادی‏اش در ادب عربی.

روزی استاد قزوینی به من گفت:پیش من نسخه‏یی خطی از کتاب‏ صحاح جوهری‏ست که کاتب آن عبد الرّحمن البوازیجی است،منسوب‏ به شهر بوازیج در عراق،آیا این اسم را در کتب ادب و تاریخ دیده‏یی؟ گفتم:افتخار نمی‏کنم و خود را ستایش نمی‏نمایم.اما آن را استطردادا حدود ده سال پیش در وفیات ابن خلّکان دیده‏ام.گفت:این غیرممکن‏ است،چون من بیش‏تر از ده بار وفیات ابن خلّکان را دیده‏ام.گفتم: دعوی از من و ثابت می‏کنم.جلد دوم وفیات را آورد و به من داد تا آن را نشان دهم.گفتم:کجای وفیات را دیده‏اید؟گفت:فلان موضع.گفتم: من در ذیل نام ابن مستوفی اربلی مولف تاریخ اربل دیده‏ام.آن را گشودم‏ و نام ابن اربلی را آوردم و گفتم:بخوان،پس خواند:«و کان قد وصل الی‏ اربل الشرف عبد الرحمن بن ابی الحسین بن عیسی بن علی بن یعرب‏ البوازیجی الشّاعر فی سنة ثمان و عشرین و ستمئه الی اخر القصة».پس‏ یقین کرد که من حرفی بدون تحقیق نمی‏زنم،و در یکی از نامه‏هایش‏ که برای من فرستاد،این مطلب را گواهی کرد.

مرحوم قزوینی در عاریت دادن کتاب‏های عربی خیلی دست‏ودل‏باز بود،با وجود صعوبت تحصیل آن‏ها در یک کشور اروپایی.از کتاب‏هایی‏ که من از او عاریت گرفتم کتاب الجواهر المضیّة فی طبقات الحنفیة تالیف عبد القادر قرشی مصری بود که من ده‏ها صفحه از آن کتاب را یادداشت برداشتم و این کتاب یکی از بهترین مصادر و ماخذ در این مورد است و من قبلا این را نمی‏دانستم.بعد از وفات آن مرحوم مطلع شدم‏ احیانا در کتاب یادداشت‏های قزوینی اقوالی از من نقل کرده است... در اواخر سال 1939 از علاّمه قزوینی جدا شدم،درحالی‏که او در خانه‏ی کوچکش در پاریس مقیم بود و من به سبب جنگ جهانی دوم‏ به عراق آمدم و بعد از خاتمه‏ی جنگ شنیدم که علاّمه قزوینی به ایران‏ برگشته است و در تهران ساکن شده است و سپس به رحمت حق پیوسته‏ است.او به حق عالم جلیل نبیل واسع التحقیق عمیق التدقیق بود.او شیفته‏ی حقایق علمی بود و حریص به ادبیات ملتش و متبحّر در ادبیات‏ عربی.بعد از او مانند او را پیدا نمی‏کنیم،زیرا طریق تحقیقی که او و امثال او می‏پیمودند،دیگر دوره‏اش گذشته است و هر زمانی طریق‏ تحقیق خودش را دارد.

مجله‏ی الاخاء،چاپ روزنامه‏ی اطلاعات،شماره‏ی 127،سال هشتم،25 تیر 1347، صفحات 10،11 و 31.

مشروطیت در خراسان

ح.ا.

در جنبش مشروطیت،خراسان(به‏خلاف آذربایجان،گیلان، گرگان،مازندران،فارس،اصفهان و بختیاری)بیش‏تر طرفدار استبداد ماند.در مشهد آقازاده‏ی خراسانی و رییس الطلاب‏ سبزواری طرفدار مشروطه بودند،اما عامه‏ی ناس فریاد برمی‏آوردند که:«ما دین نبی خواهیم،مشروطه نمی‏خواهیم».

در سبزوار نیز حاج میرزا حسن غفوری سبزواری طرفدار استبداد بود و مشروطه‏طلبان در اقلیت بودند.از پدرم(زنده‏یاد سید علینقی امین)شنیدم که در استبداد صغیر که محمد علی شاه‏ پدربزرگ من(امین الشریعه)را از سبزوار به استرآباد(گرگان) تبعید کرد،طرفداران استبداد،هر یک از مشروطه‏طلبان را می‏یافتند،او را به باد کتک می‏گرفتند.ازآن‏میان،رجب‏علی تجلی‏ سبزواری،شاعر مشروطه‏طلب که من شرح‏حال او را در مجله‏ی‏ آینده به مدیریت ایرج افشار نوشته‏ام،1را می‏زدند و او می‏گفت: مرا بزن،ولی نگو«مستمد»م،بگو:مستبد.

این شعر را نیز مستبدین سبزوار می‏خوانده‏اند:

هله ای گروه مجاهدان!انا مستبد،انا مستبد! ز برای وطی نسائتان!انا مستعد،انا مستعد!

این بیت را نیز شنیدم که مشروطه‏طلبان سبزوار می‏خوانده‏اند و چون ندیده‏ام که در جایی ثبت شده باشد،در این‏جا می‏نویسم:

مشروطه نگه‏دار که مشروطه نکوست‏ هم لایق دشمن است و هم لایق دوست

پاورقی

(1)-امین،حسن،«تجلی سبزواری،شاعر مشروطه‏خواه»،آینده،س 8(1361)، صص 125-126.